

میترا درویشیان

آزادی



آنان که سر دادند فریاد آزادی!

در کودکی با اسم غلامرضا تختی آشنا شدم و از همان زمان بودن و رفتن او و تمامی پرسشهایی که در این زمینه ذهنم را اشغال کردند برایم سئوالاتی به بزرگی خدا شدند! چرا؟ مگر جان انسانها را همان که نامش را خدا گذاشته‌اند نباید بگیرد؟ پس چرا اینگونه باید رفت؟ کسی نمی‌توانست سئوالات مرا آنگونه پاسخ دهد که من دنبالشان گشته و در جستجویشان بودم.

پس از مدتی گلserخی را چون سروی ایستاده در تلویزیون دیدم. دیدم که چگونه از آزادی انسانها سخن می‌گفت؛ فریاد می‌زد، آزادی را برای ما معنا می‌کرد و تلاش و خواسته‌ای برای خود نداشت. دانشیان با او همراه بود. هر دو دست به دست فریاد می‌زدند؛ صدای چندین نفر بودند و هزاران افسوس که من نمی‌توانستم صدایم را با آنها هماهنگ کرده و فریاد بر آورم کجایی آزادی!



سر کلاس درس در اعتراض با معلم بلند شدم؛ قرار بود همه کلاس با هم باشیم، وقتی برخاستم و مشکل دیگران را بر زبان آوردم دیدم که پشت سرم تمامی هم‌کلاسی‌ها سر جای خود نشسته‌اند و هزاران افسوس که یک‌نفره نمی‌توانستم

خواسته برحمان را به واقعیت درآورم. آن بار نیز یکدست بی‌صدا بود. از مدرسه اخراج شدم، تا بفهمم برای بیان آزادی یکنفر کافی نیست.

در دانشگاه فریاد می‌زدند، من اگر برخیزم تو اگر برخیزی همه برمی‌خیزند؛ اما کنار دستی من هیچگاه از جای برنخاست، چون کمبودی احساس نمی‌کرد. از آن به بعد زمانی که به ملاقات عزیزانم در زندانها می‌رفتم فهمیدم آزادی در کشور من تنها و تنها در قابهای زیبایی وجود دارد که مخصوص خانه‌های زیبا می‌باشند، مخصوص آنهایی است که در کشور من قلبی ندارند و آنهایی که دوست دارند آزادی را به دست من و تو ندهند.



اگر یادتان باشد همین اواخر بود که بار دیگر عده‌ای را اعدام کردند. می‌دانید چرا؟ از آنرو که می‌خواستند جلوه‌ای از آزادی و راه رسیدن به آن را به ما نشان دهند اما هزاران حیف و حیف و حیف، که رفتند و آزادی را با نشاندن گلوله‌ای سرخ‌رنگ بر سینه آنها به آنها دادند.

از شعر دوست عزیز می‌کنم که تا هنگام مرگ گاه به گاه آن را زمزمه می‌کرد:

**صبر کن عشق زمین گیر شود، بعد برو!
یا دل از دیدن تو سیر شود، بعد برو!
ای کبوتر به کجا؟ قدر دگر صبر بکن.
آسمان پای پرت پیر شود، بعد برو!
نازنینم تو اگر گریه کنی، بغض من نیز می‌شکند.
خنده کن؛ عشق زمین‌گیر شود، بعد برو!
یک نفر حسرت لبخند تو را می‌دارد.
صبر کن، گریه به زنجیر شود، بعد برو!
خواب دیدی شبی از راه سوارت آمد.
باش ای نازنین خواب تو تعبیر شود، بعد برو!**



زنده باد آزادی!